

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث در این باره بود که ببینیم در تاریخ اسلام به ویژه در صدر اسلام چه سابقه‌ای از شورای سیاسی وجود داشته است. گفتیم دو نوع از شورای سیاسی قطعاً در تاریخ اسلام سابقه ندارد؛ یک شورای قبل از حکمی که برای تعیین قوانین و ضوابط انتخاب حاکم یا خود انتخاب حاکم باشد که از آن به شورای قانون اساسی تعبیر می‌شود و گفتیم چنین چیزی در تاریخ اسلام سابقه ندارد. شورای دیگری هم که گفتیم آن هم سابقه ندارد، شورای مع الحکم است؛ یعنی شورای حکومتی که خود شورا حکومت کند. هیئتی به عنوان شورا بوده و خودش حاکم باشد. گفتیم: این گونه شورا هم در تاریخ گذشته اسلام سابقه نداشته است ولی دو نوع دیگر شورا ممکن است ادعا شود که در تاریخ اسلام سابقه داشته است. گفتیم شورای اولی سابقه دارد؛ شورای قبل الحکمی که برای تعیین حاکم برگزار شود. شورای دیگر شورای مشورتی است که بعد از اینکه حاکم تعیین شد، با افرادی به عنوان طرح مشورت در اموری مشورت کند که از آن به عنوان شورای مشورتی تعبیر می‌کنیم؛ اما شورای نوع اولی که گفتیم در تاریخ اسلام ممکن است ادعا شود که سابقه دارد، شورایی است که برای تعیین حاکم تشکیل شده است.

اولین شورای که ادعا می‌شود از این قبیل بوده است، شورای است که برای تعیین حاکم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکل گرفت که گاهی از آن به شورای سقیفه تعبیر می‌شود. در متنی که ما از صحیح بخاری در جلسه پیش نقل کردیم و خواندیم از خود همان متن مشخص شد که شورایی در کار نبوده و اصلاً تعبیر به «إنما كانت بيعة أبي بكر فلتة»<sup>1</sup> مرادش همین است که اصلاً شورا نبوده است و بعد جناب عمر تأکید می‌کند که اگر کسی خلیفه‌ای را چنین انتخاب کند و بخواهد با چنین کسی بیعت کند باید او را کشت؛ «فمن بايع رجلاً على غير مشورة من المسلمين، فلا يتابع هو ولا الذي بايعه، تغزوة أن يقتل»<sup>2</sup>.

این بحث سابقه و جریانی سقیفه بود که جناب عمر نقل کرده است. حالا ما بقیه جریان را یا آن مقداری را که در این روایت نیامده، از متون تاریخی معتبر یا نسبتاً معتبر اهل سنت نقل می‌کنیم تا حکایت این داستان در بحث تکمیل شود.

1. صحیح بخاری ح 6830

2. همان

قدیمی‌ترین معرفینی که جریان سقیفه را روایت کرده‌اند و از علمای اهل سنت هستند، دو نفر هستند که تقریباً معاصر هم بوده‌اند؛ یعنی ما دو متن داریم که قدیمی‌ترین متن تاریخ مدون ماست که از تواریخ اهل سنت در اختیار ما قرار دارد؛ یکی تاریخ «الامامة و السياسة» ابن قتیبه است. ابن قتیبه متولد ۲۱۳ هجری و متوفی ۲۷۶ هجری یعنی معاصر ائمه اطهار علیهم السلام سه گانه اخیر ما بوده است و مقداری از غیبت صغری را درک کرده است. طبری هم متولد ۲۲۴ و متوفای ۳۱۰ است که عمر او طولانی‌تر بوده است؛ دیرتر از ابن قتیبه به دنیا آمده و دیرتر هم از دنیا رفته است. بخش عظیمی از عمرش هم را با ابن قتیبه معاصر بوده است.

حال ما سعی داریم تکمیل این داستان را از این دو متن بیان کنیم. ابتدا متن ابن قتیبه را که اقدم بوده را می‌خوانیم، البته آن هم نه تمام متن او را چون مفصل است و یکی دو بخش از متن او را که مربوط به جریان شورای سقیفه است و نشان می‌دهد که اولاً شورای در کار نبوده و در ثانیاً همان مقدار بیعتی که با ابوبکر شده هم با اعمال زور و قوه قهریه بوده است. ما از اینجا نص ابن قتیبه را می‌خوانیم اگرچه مفصل است و همین متنی هم که ابن قتیبه نقل می‌کند [خیلی واضح است] باینکه خیلی سعی دارد در نقل جریان، خیلی جریان را روتوش کند که مبادا برداشت منفی نسبت به خلفا شود. معذالک که این متن را این‌گونه نقل می‌کند. ما خود جریان سقیفه را نقل نمی‌کنیم آن‌چنان که آقای ابن قتیبه نقل کرده، تقریباً قریب به همان چیزی است که قبلاً ما از صحیح بخاری و از قول خود خلیفه دوم بیان کردیم و آن را تکرار نمی‌کنیم. از اینجا که می‌گوید: «إِنَّ أَبَا بَكْرٍ (رض) تَفَقَّدَ قَوْمًا تَخَلَّفُوا عَنْ بَيْعَتِهِ عِنْدَ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ» ابوبکر جویا شد که قومی که نیامدند بیعت کنند، در نزد علی صلوات الله تعالی علیه بودند. «فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ عُمَرُ» پس عمر را فرستاد «فَجَاءَ فَنَادَاهُمْ وَهُمْ فِي دَارِ عَلِيٍّ، فَأَبَوْا أَنْ يَخْرُجُوا فَدَعَا بِالْحَطَبِ» گفت: هی‌زم بیاورید. «وَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ لَتُخْرِجَنَّ أَوْ لَأَحْرِقَنَّهَا عَلَى مَنْ فِيهَا»، یا از این خانه بیرون می‌آید یا خانه را با اهلش با آتش خواهم سوزاند. «فَقِيلَ لَهُ: يَا أَبَا حَفْصٍ إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ فَقَالَ» گفت باشد! «فَخَرَجُوا فَبَايَعُوا إِلَّا عَلِيًّا فَإِنَّهُ زَعَمَ أَنَّهُ قَالَ: حَلَفْتُ أَنْ لَا أَخْرَجَ وَلَا أَضَعُ ثَوْبِي عَلَى عَاتِقِي حَتَّى أَجْمَعَ الْقُرْآنَ، فَوَقَفَتْ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَلَى بَابِهَا» فاطمه در خانه ایستاد، «فَقَالَتْ: لَا عَهْدَ لِي بِقَوْمٍ حَضَرُوا أَسْوَأَ مُحَضَّرٍ مِنْكُمْ» حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود: ندیدم هیچ قومی حاضر شوند بدتر از این حضوری که شما اینجا یافته‌اید. «تَرَكْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَنَازَةً بَيْنَ أَيْدِينَا، وَقَطَعْتُمْ أَمْرَكُمْ بَيْنَكُمْ، لَمْ تَسْتَأْمِرُونَا، وَلَمْ تَتَرَدُّوا لَنَا حَقًّا». «فَأَتَى عُمَرُ أَبَا بَكْرٍ، فَقَالَ لَهُ: أَلَا تَأْخُذُ هَذَا الْمُتَخَلِّفُ عَنْكَ بِالْبَيْعَةِ؟ مُتَخَلِّفٌ كَيْفَ بَيْعَتُكَ نَكْرَهُ رَأَيْتُكَ لَا تَقْدِرُ أَنْ تَجْعَلَ لَنَا حَقًّا؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لَقَنْفَذٌ وَهُوَ مَوْلَى لَهُ: اذْهَبْ فَادْعَ لِي عَلِيًّا، قَالَ فَذَهَبَ إِلَى عَلِيٍّ فَقَالَ لَهُ: مَا حَاجَتُكَ؟ فَقَالَ يَدْعُوكَ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ عَلِيٌّ: لَسْرِيْعَ مَا كَذَبْتُمْ عَلِيَّ رَسُولَ اللَّهِ.» دروغ به خدا و رسول خدا می‌بندی. «فَرَجَعَ فَأَبْلَغَ الرِّسَالَةَ، قَالَ: فَبَكَى

أبو بكر طويلا. فقال عمر الثانية: لا تمهل هذا المتخلف عنك بالبيعة. فقال أبو بكر رضي الله عنه لقنفذ: عد إليه، فقل له: خليفة رسول الله يدعوك لتبايع، فجاءه قنفذ، فأدى ما أمر به فرفع على صوته فقال سبحان الله؟ لقد ادعى ما ليس له». در اینجا عبارات باید دقت شود. معلوم می شود که اصلاً شورایی که علی بن ابی طالب علیهما السلام انسان عادی که نبود؛ به هر حال کسی بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حق او می فرماید: - بنا بر روایت حاکم در مستدرک که می گوید - صحیح بالشرط شیخین که «عَلَيْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ»<sup>1</sup> این به جز حدیث ثقلین که «لَا يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» این را ما قبلاً مفصل بیان کرده ایم. «فرجع قنفذ، فأبلغ الرسالة، فبکی أبو بكر طويلا» بنا بر نقل ابن قتیبه، ابوبکر دوباره شروع به گریه کرد. وقتی دو بار قنفذ را فرستادند و حضرت نیامد؛ «قَامَ عُمَرُ، فَمَشَى مَعَهُ جَمَاعَةٌ» عمر به پا خاست و جماعتی هم با او همراه شدند «حَتَّى أَتَوْا بَابَ فَاطِمَةَ، فَدَقُّوا الْبَابَ» در زدند. «فَلَمَّا سَمِعَتْ أَصْوَاتَهُمْ نَادَتْ بِأَعْلَى صَوْتِهَا: يَا أَبَتِ! يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَاذَا لَقِينَا بَعْدَكَ مِنْ ابْنِ الْخَطَابِ وَ ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ؟ فَلَمَّا سَمِعَ الْقَوْمُ صَوْتَهَا وَ بُكَاءَهَا انْصَرَفُوا بَاكِينَ» بندگان خدا گریه هم کرده اند! «وَ كَادَتْ قُلُوبُهُمْ تَتَصَدَّعُ» آن چنان که نزدیک بود قلب هایشان شکافته شود. «وَ أَكْبَادُهُمْ تَتَفَطَّرُ وَ بَقِيَ عُمَرُ وَ مَعَهُ قَوْمٌ فَأَخْرَجُوا عَلِيًّا» - نگفته است که چگونه خارج شدند - «وَ مَضَوْا بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالُوا لَهُ بَايِعْ. فَقَالَ [عليه السلام]: إِنْ لَمْ أَفْعَلْهُ فَمَهْ؟» فرمود: اگر بیعت نکند چه می شود؟ «قَالُوا: إِذَا وَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَضْرِبُ عُنُقَكَ.» شاهد ما اینجا است که قضیه، قضیه کشتن بود. بحث این نبود که مردم با اختیار خودشان بیایند و با ابوبکر بیعت کنند. «قَالَ: إِذَا تَقْتُلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَ أَخَا رَسُولَ اللَّهِ» من را می کشید؟ اگر مرا بکشید بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته اید. «قَالَا: أَمَّا عَبْدُ اللَّهِ فَنَعَمْ، وَ أَمَّا أَخُو رَسُولَ اللَّهِ فَلَا!» ما قبول نداریم که تو برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستی. «وَ أَبُو بَكْرٍ سَاكِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَلَا تَأْمُرُ فِيهِ بِأَمْرِكَ؟» دستور بده او را بکشیم. «فَقَالَ: لَا أَكْرِهُهُ عَلَى شَيْءٍ مَا كَانَتْ فَاطِمَةُ إِلَى جَنْبِهِ» معلوم می شود وقتی حضرت را داخل مسجد آورده اند حضرت زهرا سلام الله علیها هم به دنبال ایشان آمده است. این ها همان روایاتی که در منابع شیعه به تفصیل بیشتری آمده است را تأیید می کند. «فَلَحِقَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَصِيحُ وَ يَبْكِي وَ يَنَادِي يَا بَنِي أُمِّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَقَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ: انْطَلِقْ بِنَا إِلَى فَاطِمَةَ فَإِنَّا قَدْ اغْضَبْنَاهَا» من تعجب می کنم همین بخاری این روایت را نقل می کند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، يُرِينِي مَا رَأَيْتُهَا، وَ يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا»<sup>2</sup> اما... «فَانْطَلَقَا جَمِيعاً فَاسْتَأْذَنَّا عَلَى فَاطِمَةَ، فَلَمْ تَأْذَنْ لِهَمَّا»، اجازه نداد «فَأَتَيَا لَعِيَا فَكَلَمَاهَا» به حضرت علی گفتند تو واسطه شو «فَادْخُلَاهُمَا عَلَيْهَا» حضرت آن دو را به خانه فاطمه

1. صحیح مسلم 140:7

2. الأُمّالی، ص 460. علی با قرآن است و قرآن با علی است و آن دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در کنار حوض به من برسند.

سلام الله علیها آورد. «فلما قعدا عندها حولت وجهها إلى الحائط». -عرض کردم که این متنی نیست که ما شیعه‌ها نوشته باشیم بلکه متنی است که ابن قتیبه نوشته است. - «فسلما علیها فلم ترد علیهما» این خیلی حرف است! وقتی خدا گفته است: «وَإِذَا حُيِّئْتُمْ بِهِ فَاَحْبُوا بِأَحْسَنِّ مَنَافِعِهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا»<sup>1</sup> با اینکه چنین دستوری داریم، معلوم می‌شود که نکته‌ای در این جریان است؛ معلوم می‌شود حضرت جواب سلام آن‌ها را واجب نمی‌دانسته است. «فتکلم ابوبکر فقال: یا حبیبہ رسول الله و اللہان قرابہ رسول الله احب الی من قرابتی و آنک لأحب الی من عائشہ ابنتی و لوددت یوم مات ابوک انی مت و لا أبقى بعده. أفترانی أعرفک و أعرف فضلک و شرفک و امنعک حقک و میراثک من رسول الله، إلا انی سمعت اباک رسول الله یقول: لا نورث، ما ترکنا فهو صدقه. فقالت: رأیتکما ان حدثکما حدیثا عن رسول الله تعرفانه و تفعلان به؟ قال: نعم. فقالت: نشدتکما الله ألم تسمعا رسول الله یقولا: رضا فاطمه من رضای و سخط فاطمه من سخطی، فمن احب فاطمه ابنتی فقد احببنی و من أَرْضی فاطمه فقد أَرْضانی، فمن اسخط فاطمه فقد اسخطنی؟ قال: سمعناه من رسول الله. قالت: فانی اشهد الله و ملائکته انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی و لئن لقیته النبی لأشکونکما الیه.» خلاصه این مقطعی بعد از جریان بیعت با ابوبکر است که عرض کردم. البته ما بنا نداریم همه این داستان را در اینجا نقل کنیم بلکه آن مقداری که مربوط به این بحث ماست که معلوم می‌شود جریان شورای سقیفه چنین بوده است. اولاً: شورا نبوده و در ثانیاً آن بیعتی هم که با ابوبکر شده، بیعت همراه با تهدید و اعمال زور بوده است. بعد در آخر آن جریان این مطلبی که الآن ما خواندیم از «الامامة و السیاسة» ابن قتیبه صفحه ۱۲ تا ۱۴ است. بعد در ادامه، جریان این داستان را نقل می‌کند و می‌گوید: «ولما تمت البيعة لابی بکر» زمانی که بیعت برای ابوبکر تمام شد، «واستقام له الامر، اشرب النفاق بالمدينة، وارتدت العرب» شما که می‌گویید: همه اصحاب عادل هستند! یکی از مهمترین پایه‌های اعتقادی برادران اهل سنت این است که همه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از نظر آنها عادل هستند. این نفاق گسترده به تعبیر ابن قتیبه که - ابن قتیبه یک عالم شیعه نیست - می‌گوید نفاق در مدینه سربلند کرد؛ بلکه در خارج از مدینه شورش و برپا شد، «فنصب لهم أبو بکر الحرب» اینجا ابوبکر تصمیم به جنگ گرفت. «وأراد قتالهم، فقالوا: نصلی ولا نؤدی الزکاة» گفتند: نماز می‌خوانیم؛ ولی زکات نمی‌دهیم؛ یعنی زکات به تو نمی‌دهیم؛ نه اینکه آن‌ها معتقد به زکات نبودند بلکه به معنای آن است که این خلافت را قبول نداشتند. «فقال الناس: اقبل منهم یا خلیفة رسول الله، فإن العهد حدیث، و العرب کثیر، ونحن شرذمة قلیلون»، کسانی که با ابوبکر بیعت کرده بودند، گفتند: ما تعداد ما کم است. «لا طاقة لنا بالعرب، مع أنا قد سمعنا رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول: «أمرت أن أقاتل

الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله، فإذا قالوها عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها، وحسابهم على الله.»  
فقال أبو بكر: هذا من حقها، لا بد من القتال.»

خلاصه تاجریان قتال اهل رده. اهل رده که در این تواریخ آمده است مراد کسانی هستند که خلافت ابوبکر را قبول نداشتند؛ نه اینکه از اسلام ارتداد کنند. به دلیل همین خود نص هست که به ابوبکر گفتند: این‌ها مسلمان هستند، لا اله الا الله می‌گویند، نماز می‌خوانند، رسالت رسول خدا را قبول دارند، دین خدا را قبول دارند و مرتد نیستند. اما او گفت: نه مرتد هستند و باید همه آن‌ها را کشت. این داستان سقیفه و مابعد سقیفه به روایت ابن قتیبه است.

سؤال یکی از حضار: آیا ابن قتیبه را همه اهل سنت قبول دارند؟

پاسخ استاد: به هر حال اگر تاریخی باشد همین است و ما متن تاریخی معتبری که خلاف این باشد نداریم. آنچه در طبری هم آمده همین را که ابن قتیبه نقل کرده تأیید می‌کند اما مقداری مطالب اضافی هم دارد. به سراغ تاریخ طبری می‌رویم. در تاریخ طبری جلد سوم صفحه ۲۲۳ چنین آمده است:

«قال هشام قال أبو مخنف فحدثني أبو بكر بن محمد الخزاعي» همزمان با بیعت ابوبکر و بعد از بیعت با ابوبکر نقل می‌کند که «أن أسلم» اسلم یک قبیله است که این قبیله با جناب عمر و ابوبکر متحد بودند و معلوم می‌شود که یک اتحاد استراتژیک بین آن‌ها بوده است. «أقبلت بجماعتها حتى تضايق بهم السكك» این‌ها ریختند در مدینه و کوچه‌های مدینه پر شد؛ پر از افراد این قبیله شد «فبايعوا أبا بكر» این‌ها آمدند و با ابوبکر بیعت کردند. «فكان عمر يقول ما هو إلا أن رأيت أسلم فأيقنت بالنصر» من تا اسلم را ندیدم که آمدند و شهر را گرفتند یقین به پیروزی نداشتم. پیروزی بر چه؟ مگر جنگ بوده است! این عبارات خود علمای اهل سنت است. وقتی که دیدم قبیله اسلم آمدند، مطمئن شدم که پیروزی حتمی است. کوچه‌های مدینه را پر کردند. «قال هشام عن أبي مخنف قال عبد الله بن عبد الرحمن فأقبل الناس من كل جانب يبائعون أبا بكر وكادوا يطؤون سعد بن عباد» معلوم می‌شود که هنوز جریان در همان سقیفه مانده و هنوز اول بیعت بوده است. این قبیله اسلم که آمدند و مدینه را اشغال کردند، همان اول کار بوده است؛ از هر طرف آمدند و با ابوبکر بیعت کردند، ریختند و نزدیک بود که سعد بن عباد را زیر پا بگیرند. «فقال ناس من أصحاب سعد اتقوا سعدا لا تطؤوه» سعد را زیر پا نگیرید! «فقال عمر اقتلوه قتله الله ثم قام على رأسه» روی سر سعد بن عباد ایستاد. «فقال لقد هممت أن أطأك حتى تنذر عضوك» من تصمیم گرفتم که بیایم تورا زیر پا بگیرم و لگد کنم تا بازوی

تو له شود؛ «فأخذ سعد بلحية عمر» سعد، ریش عمر را گرفت «فقال والله لو حصصت منه شعرة ما رجعت وفي فيك واضحة» عمر به سعد گفت: اگر یک تار مو از من بکنی، دندان‌های تو را خرد می‌کنم. -واضح به دندان‌های جلو می‌گویند. اگر یک تار مو از من بکنی، برنمی‌گردد مگر اینکه یک دانه دندان در دهان تو سالم نمی‌ماند. - ادبیات جالبی است! ما چه بگوییم زیرا این را تاریخ نوشته است. می‌گویند: «الواضح الاسنان آلتی تبدو عند الضحك» دندان‌هایی که موقع خندیدن نمایان می‌شود را اومی گوید: خرد می‌کنم.

«فقال أبو بكر مهلا يا عمر الرفق ههنا أبلغ» ابوبکر گفت: ای عمر اینجا جای دعوا نیست. «فأعرض عنه عمر وقال سعد أما والله لو أن بي قوة ما أقوى على النهوض لسمعت مني في أقطارها وسككها زئيرا يحجرک وأصحابک» اگر توان داشتم که از جا بلند شوم لشکری را جمع می‌کردم که تو و اصحاب تو را در زاویه بیاندازند؛ یعنی شما را داخل حجره بیاندازند؛ یعنی اگر توانی داشتم، نیروهایی را بسیج می‌کردم تا تو و اصحاب تو را وادار کنند که در سوراخ‌ها قایم شوید. «أما والله إذا لالحقنک بقوم كنت فيهم تابعا غير متبوع» تو را به قوم خودت می‌فرستم که آنجا در آن قوم ذیل و زیر دست بودی. «أحملوني من هذا المكان فحملوه فأدخلوه في داره وترک أياما ثم بعث إليه أن أقبل فبايع» دنبال او کردند که بیا و بیعت کن «فقد بايع الناسوبایع قومک فقال أما والله حتی أرمیکم بما فی کناتنی من نبل وأخضب سنان رمحی وأضربکم بسیفی ما ملکته یدی وأقاتلکم بأهل بیتی ومن أطاعنی من قومی فلا أفعل» خلاصه اینکه گفت: به هیچ وجه با شما بیعت نخواهم کرد.

«وایم الله لو أن الجن اجتمعت لكم مع الانس ما بايعتكم حتی أعرض علی ربی وأعلم ما حسابی» از این «حتی أعرض علی ربی» معلوم می‌شود که مسئله شرع و مسئله خدا و پیغمبر برای او مطرح بوده و مسئله نفسانیات و ریاست و امثال این‌ها برای او مطرح نبوده است. «فلما أتى أبو بكر بذلك قال له عمر لا تدعه حتی یبايع» عمر گفت: این را رها نکن تا بیعت کند «فقال له بشیر بن سعد إنه قد لج وأبی ولیس بمبايعکم حتی یقتل ولیس بمقتول حتی یقتل معه ولده وأهل بیه وطائفة من عشیرته» او بیعت نمی‌کند تا کشته شود و اگر هم بخواهید او را بکشید، عشیره و قوم او و بستگانش را هم باید بکشید زیرا همه علیه شما برپا خواهند شد؛ «فاتركوه فلیس ترکه بضارکم إنما هو رجل واحد فترکوه».

باز ادامه دارد: اینجا حباب بن المنذر هم اعلام جنگ کرد «قال لما قام الحباب بن المنذر انتضی سیفه» شمشیر کشید «وقال أنا جذیلها المحکک وغذیقها المرجب أنا أبو شبل فی عرینة الاسد یعزى إلى الاسد» خلاصه شروع به رجزخوانی کرده و حمله کرد «فحامله عمر فضرب یده فندر السیف فأخذه ثم وثب علی سعد

ووثبوا علی سعد واتباع القوم علی البیعة وبیاع سعد وكانت فلتة کفلتات الجاهلیة قام أبو بکر دونها وقال قائل  
حين أوطئ سعد قتلتم سعدا فقال عمر قتله الله إنه منافق» خلاصه تا آخر داستان.

غرض ما از نقل این داستان و این مقاطع این است که به هیچ وجه آنچه که نقل می شود که این بیعت، بیعتی بود که مسلمین جمع شده اند و با یکدیگر مشورت کرده اند و با رضایت و طیب خاطر همه دیدند که ابوبکر از همه اصلح، عاقل تر است و یا هر چیز دیگر است نبوده است بلکه آنچه اتفاق افتاد این بود که یک نفر با او که آن هم عمر بود همراه یکی دو نفر دیگر با او بیعت کردند؛ بعد این ها آمده اند و با اعمال زور بقیه را وادار به بیعت کرده اند و این اتفاقات افتاده است. این خلاصه نتیجه ای است که ما از این بحث می گیریم. البته اگر ما زمان بیشتری داشتیم، پنج مطلب را می توانیم نتیجه بگیریم و بحث را ببندیم؛ نتیجه اول: شورایی نبوده، بلکه فلتة بوده است؛ همان طور که عمر گفت و نقل کردیم. دوم: با تهدید و ارعاب این بیعت صورت گرفته است؛ نمونه های آن را از متن تاریخی خوانده ایم و هیچ متن دیگری که معارض با این متن باشد هم نداریم؛ حتی در منابع اهل سنت وجود ندارد. سوم: این بیعت با نوعی حکومت نظامی صورت گرفته است؛ قبيله اسلم آمدند و همه کوچه های مدینه را پر کردند و تا اسلم نیامده بود، جناب عمر می گوید من یقین به پیروزی نداشتیم و وقتی این ها آمدند و مدینه را پر کردند؛ یقین پیدا کردم که پیروز هستیم. چهارم: این بیعت با حمله به خانه فاطمه سلام الله علیها و تهدید به آتش زدن این خانه با اهلش انجام گرفته که در ضمن اهل آن فاطمه سلام الله علیها است. پنجم: اکثریت مردم مدینه و اطراف مدینه و جامعه اسلامی مخالف این بیعت بودند. اکثریت جامعه اسلامی؛ چون عرض کردیم: «أشرب النفاق بالمدينة، وارتدت العرب» اینجا «أشرب النفاق بالمدينة» آنجا «وارتدت العرب». اینجا هم که علی و اصحاب علی در خانه فاطمه نشستند؛ آنجا هم که انصار با دعوا کردند. این چطور شورا و چطور اجماعی است؟! این خلاصه بحث ما است.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم